

دوفصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد

سال پانزدهم، شماره ۲۸،

پاییز و زمستان ۱۴۰۳

صص ۷۷-۹۸

پروژه نوسازی رشیدرضا در مواجهه با غرب

قدرت‌الله حیدری*

چکیده

«نوسازی» در جهان اسلام از آغاز عصر جدید تاکنون از چالش‌های سنت و مدرنیته بوده و پرسش از نسبت اسلام با تمدن غرب را به میان می‌آورد. این مقاله می‌کوشد به این پرسش محوری پاسخ دهد که رشیدرضا چگونه در اندیشه‌ی اصلاحی خود، دیالکتیکی فعال میان سنت اسلامی و عقلانیت مدرن را سامان داده و از رهگذر آن، طرحی بدیل برای نوسازی جهان اسلام ارائه کرده است. ضرورت این پژوهش از آن جا ناشی می‌شود که میراث فکری رشیدرضا، یکی از حلقه‌های اصلی شکل‌گیری گفتمان‌های اصلاح‌دینی و مدرن‌سازی بومی در جهان اسلام به شمار می‌رود. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و بررسی آثار اصلی او، به‌ویژه مقاله «منافع الأوروبین و مضارهم فی الشرق» در مجله المنار، نشان می‌دهد که راهبرد رشیدرضا در نوسازی، مبتنی بر نقد درونی سنت اسلامی، الهام‌گیری انتقادی از عقلانیت سیاسی غرب، و تأکید بر نهادسازی مدنی است. یافته‌ها حاکی از آن‌اند که او با طرح «سکولاریسم اسلامی» و دفاع از «مدرنیزاسیون تفکیکی»، مسیر سومی میان سنت‌گرایی و غرب‌گرایی گشود و کوشید با تفکیک میان صورت و ماهیت تمدن غرب، پذیرش گزینشی نهادها و علوم آن را ممکن سازد؛ و می‌کوشد ابعاد مختلف این دیالکتیک و پیامدهای آن برای پروژه نوسازی در اندیشه‌ی رشیدرضا را تحلیل می‌کند.

واژگان کلیدی: رشیدرضا، نوسازی اسلامی، سنت و مدرنیته، سکولاریسم اسلامی.

* دکترای جریان‌های کلامی معاصر و استادیار مجتمع حکمت و مطالعات ادیان جامعةالمصطفی ﷺ
العالمیه heidari.heidari.1352@gmail.com

مقدمه

در آستانه قرن بیستم و در بستر فروپاشی امپراتوری عثمانی، جهان اسلام با بحران‌های چندگانه‌ای روبه‌رو بود: زوال نهاد خلافت به‌عنوان آخرین نماد وحدت سیاسی مسلمانان، گسترش استعمار اروپایی، و ظهور دولت‌های ملی و جنبش‌های ناسیونالیستی جدید (عنایت، ۱۳۸۰: ۱۴۰). در چنین فضایی، مسئله چگونگی نوسازی جوامع اسلامی بدون انقطاع از سنت دینی، به یکی از مهم‌ترین پرسش‌های فکری دوران تبدیل شد. در همین بستر، محمد رشیدرضا (۱۸۶۵-۱۹۳۵) به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین مصلحان دینی و سیاسی جهان عرب، پروژه‌ای فکری خود را برای نوسازی جهان اسلام سامان داد. او در سوریه تحت حکومت عثمانی زاده شد، سپس به مصر مهاجرت کرد و در فضای فکری‌ای بالید که از یک‌سو زیر سایه سنت‌های دیرپای اسلامی بود و از سوی دیگر با امواج تجددخواهی و غرب‌گرایی مواجه بود. رشیدرضا به‌عنوان شاگرد مستقیم محمد عبده و دنباله‌رو اندیشه‌های سید جمال، در امتداد یک جنبش اصلاحی سه‌گانه قرار دارد؛ جنبشی که هدف آن را می‌توان احیای تمدن اسلامی و مواجهه عقلانی با غرب از رهگذر بازخوانی انتقادی سنت و گزینش آگاهانه از دستاوردهای تمدن غرب دانست.

مقاله او با عنوان «منافع الأوروبیین و مضارهم فی الشرق» در مجله المنار، نمایی دقیق از اندیشه سیاسی رشیدرضا به دست می‌دهد؛ جایی که «فرار از استبداد» و بازسازی جامعه اسلامی بر پایه نهادهای مدنی، به محور اصلی تفکر او بدل می‌شود (رشیدرضا، ۱۳۲۵ق،). با وجود گستره آثار رشیدرضا، هنوز چگونگی دیالکتیک سنت و مدرنیته در پروژه نوسازی او و نسبت آن با تجربه غرب به‌صورت نظام‌مند واکاوی نشده است؛ این خلأ پژوهشی ضرورت مطالعه حاضر را نشان می‌دهد.

بر این اساس، پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با تمرکز بر آثار کلیدی او، در پی آن است که ابعاد مختلف پروژه نوسازی رشیدرضا را واکاوی کند و نشان دهد چگونه او با تلفیق نقد درونی سنت اسلامی و الهام‌گیری انتقادی از تجربه تمدن غرب، مدلی متمایز از نوسازی اسلامی را ارائه کرده است.

جدول ۱: زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری اندیشه رشیدرضا

رخداد تاریخی	تأثیر بر اندیشه رشیدرضا	بازتاب در آثار
افول امپراتوری عثمانی	بحران مشروعیت سیاسی و نیاز به بازتعریف خلافت	الخلافة والامامة العظمی
گسترش استعمار اروپایی	ضرورت تقویت جهان اسلام در برابر غرب	منافع الأوربيين ومضارهم في الشرق
ظهور دولت‌های ملی	پذیرش واقعیت مرزهای ملی و حکومت‌های مستقل	تفسير المنار
شکوفایی تمدن غرب	لزوم اقتباس‌گزینی از دستاوردهای تمدنی	مجله المنار

۱. مبانی روش‌شناختی رشیدرضا در تحلیل مواجهه با غرب

۱-۱. چارچوب نظری تحلیل

رشیدرضا در آغاز مقاله خود، روش علمی دقیقی برای تحلیل مواجهه با غرب ارائه می‌دهد. رویکرد او مبتنی بر چند اصل روش‌شناختی است:

تعریف دقیق مفاهیم؛ او «مزایا» را هر چیزی می‌داند که «بخشی از بدبختی ملت را از بین می‌برد یا شادی آن را افزایش می‌دهد» و شامل مسائل بهداشتی، معیشتی، علمی، آموزشی و سیاسی می‌شود. (رشیدرضا، ۱۲۸۶ش، ش ۲۶۶، ص. ۳۴۴-۳۴۰).

تحلیل مقایسه‌ای؛ او تأکید می‌کند که مقایسه باید «وضعیت ملت را پس از تعامل با اروپاییان به وضعیت قبل از آن» مربوط کند، نه به وضعیت آرمانی (همان).

تمرکز بر پیامدهای عینی؛ او می‌گوید: «بحث در این مصاحبه به نیت و اهداف مردم نسبت به ما نمی‌پردازد، بلکه بر پیامدهای طبیعی ورود آنها به کشور تمرکز دارد» (همان). این روش‌شناسی نشان از عمق فکری رشیدرضا دارد که می‌کوشد با رویکردی علمی و عینی، به تحلیل پدیده استعمار پردازد.

۱-۲. نقد گفتمان رایج

رشیدرضا به نقد دو دیدگاه رایج در میان معاصران خود می‌پردازد: از یک سو، کسانی که با استدلال‌های احساسی و بدون بررسی واقعیت‌های تاریخی، هرگونه تعامل با غرب را محکوم می‌کنند. او به درستی اشاره می‌کند که این گروه «از وضعیت واقعی امور در هند، افغانستان، مراکش و مصر بی‌خبر است» (رشیدرضا، ۱۳۸۶ش، ش ۲۶۶، ص. ۳۴۴-۳۴۰). از سوی دیگر، کسانی را که بدون تحلیل انتقادی، به تقلید کورکورانه از غرب می‌پردازند. رشیدرضا با هر دو دیدگاه مخالف است و رویکرد سومی ارائه می‌دهد: «تعامل انتقادی و گزینشی» (همان).

جدول ۲: روش‌شناسی رشیدرضا در تحلیل غرب

اصل روش‌شناختی	شرح	نمونه در آثار
تعریف دقیق مفاهیم	ارائه تعاریف واضح و عینی از مفاهیم کلیدی	تعریف «مزایا» به عنوان رفع بدبختی یا افزایش شادی ملت
تحلیل مقایسه‌ای	مقایسه وضعیت قبل و بعد از تعامل با غرب	مقایسه مصر قبل و بعد از باز شدن کانال سوئز
تمرکز بر پیامدهای عینی	توجه به نتایج ملموس به جای نیت و اهداف	تحلیل تأثیرات عینی حضور اروپاییان در شرق
نقد گفتمان‌های رایج	نقد هر دو جریان غرب‌ستایی و غرب‌ستیزی	نقد متفرنجین و متحجرین

۲. بازخوانی سنت: نقد تاریخ اسلامی و احیای آرمان حکومت اولیه

۱-۲. تبارشناسی استبداد در تاریخ اسلام

رشیدرضا استدلال خود را با پرداختن به زخم کهن استبداد بر پیکر تمدن اسلامی آغاز می‌کند. از نگاه او، اسلام با «اصلاح جدیدی» پدیدار شد که «مشورت بین مؤمنان را به عنوان اساس امور خود قرار داد» (رشیدرضا، ۱۳۸۶ش، ش ۲۶۶، ص. ۳۴۴-۳۴۰). او تصویر آرمانی از حکومت اسلامی اولیه ترسیم می‌کند: حکومت پیامبر (ص). او به سیره پیامبر (ص) در غزوه احد استناد می‌کند که در آن، نظر اکثریت را بر نظر خود ترجیح داد.

حکومت خلفای راشدین: رشیدرضا با استناد به سخنان خلفا - از جمله سخن عمر که گفت «هر کس در من کجی دید، آن را با شمشیرهایش اصلاح کند» - اسلام نخستین را حکومتی مبتنی بر مسئولیت حاکم و حق نظارت امت می‌داند. (رشیدرضا، ۱۲۸۶، ش ۲۶۵، ص ۲۸۴-۲۷۹). این بازخوانی تاریخی، برای رشیدرضا صرفاً یک تمرین آکادمیک نیست، بلکه ابزاری برای نقد وضعیت موجود و ارائه آلترناتیو است.

۲-۲. انحراف تاریخی و بازگشت استبداد

به عقیده رشیدرضا، این آرمان عمری کوتاه داشت. او تحلیل می‌کند که «شرق هنوز برای این اصلاح بالاتر آماده نبود» و با روی کار آمدن بنی‌امیه، این اصل «دستکاری شده و از بین رفت» (همان). این تحلیل، نشان از درک عمیق رشیدرضا از تحولات تاریخی دارد. او با ذکر نمونه‌های عینی از حکومت عثمانی، استبداد را بلایی می‌داند که به سرکوب سیستماتیک روشنفکران و علمای دین انجامید. توصیف او از «جنگ امپراتوری عثمانی علیه علم و دین» گواهی بر عمق فاجعه است. (همان).

۳. حکومت اسلامی مدرن: به سوی مدل سکولاریسم اسلامی

۳-۱. زمینه‌های تاریخی طرح مسئله حکومت

در شرایطی که امپراتوری عثمانی در آستانه فروپاشی بود و کشورهای اسلامی هرکدام ساز استقلال‌خواهی می‌نواختند، رشیدرضا با دیدی منتقدانه به بررسی امکان احیای خلافت سنتی پرداخت. در هر کشوری - از جمله خود مصر - گرایش‌های مختلف از وطن‌پرستی فرعونی گرفته تا غرب‌گرایی و انواع و اقسام گرایش‌های دیگر وجود داشت (عنایت، ۱۳۸۰، ۱۴۰). در چنین شرایطی، رشیدرضا با دید منتقدانه امکان و عدم امکان خلافت سنتی را در دوران حاضر بررسی کرد و بعد از بیان خلافت سنتی و مبانی دینی آن، خیالش را از بابت حملات سنت‌گرایان راحت نمود و خلافت را به امور معنوی محدود کرد. در این جاست که از مسئله خلافت به مسئله حکومت اسلامی روی آورد، و این روی آوردنش زیرکانه و نامحسوس است (همان).

رشیدرضا در مرحله تصویر از حکومت اسلامی که بتواند پاسخگوی زمانه باشد و

در برابر جوامع غربی و طمع بی پایان آن‌ها ایستادگی کند، چند مطلب کلیدی و اساسی را طرح کرد که برخی از تحلیلگران از آن، گرایش به سکولاریسم اسلامی ایشان را استنباط نموده‌اند.

۲-۳. پذیرش مرزهای ملی و دولت-ملت‌های مدرن

اولین مسئله‌ای که در ارتباط با دولت جدید اعلام می‌کند، پذیرش مرزهای ملی است. در خلافت سنتی بر اساس آموزه‌های اسلامی، محدوده ارضی مسلمان‌نشین محسوب شده و جهان به دو ناحیه دارالاسلام و دارالکفر تقسیم می‌شد (رشیدرضا، بی تا، ۳۵؛ فیرحی، بی تا، ۱۱۷). رشیدرضا با بیان مرز اسلامی طبق دیدگاه قدیم، اذعان می‌کند که با در نظر داشت پراکندگی‌های قومی و تعداد زیادی از دولت‌های مستقل در جهان اسلام، فعلاً هیچ راهی برای اقتناع این حکومت‌ها برای اطاعت از یک خلافت مرکزی وجود ندارد، و عملاً تعدد دولت‌های ملی و قومی در جهان اسلامی را می‌پذیرد (رشیدرضا، بی تا، ۴۴-۴۳؛ فیرحی، بی تا، ص ۱۴۶).

به ظاهر تناقض در تفکر رشیدرضا که از یک طرف خلافت مرکزی را ناممکن می‌داند، و از طرف دیگر تمام هم او احیای خلافت است، با «خلافت مرکزی» همان دستگاه روحانی و معنوی یا واتیکان اسلامی حل خواهد شد. زیرا حکومت‌های ملی در درون مرزهای ملی، هرکدام اقتدار خود را خواهند داشت. این پذیرش، سازگاری اسلام با نظام بین‌الملل مدرن را نشان می‌داد.

۳-۳. به رسمیت شناسی حاکمیت مردم

دومین مسئله که رشیدرضا را به عنوان یک اصلاح طلب معرفی می‌کند، به رسمیت شناختن «اصل حاکمیت مردم» است (عنایت، ۱۳۸۰، ص ۱۴۱). این اصل، امروز که همه جا سخن از حاکمیت ملی گفته می‌شود، با توجه به مبنای تصویب و ولایت عام و مطلق حاکم در نظریه‌های خلافت قدیم، جریان قدرت از بالا به پایین و کارکرد قدرت بسته و اقتداری بود و اهل حل و عقد فقط شأن کارشناسانه در تشخیص شرایط حاکم داشتند و هرگز حق عزل خلیفه یا تحدید قدرت او را نداشتند (رشیدرضا، بی تا، ۱۰-۸؛ فیرحی، بی تا، ۱۳۱).

چنانکه ملاحظه می‌شود در نظریه خلافت سنتی که رشیدرضا خود در قسمت اول کتاب «الخلافة و امامه العظمی» به اثبات آن می‌پردازد، هیچ اثری از حاکمیت مردم وجود ندارد. در نظریه‌های خلافت قدیم، حکومت نه به عنوان ابزاری برای تحقق اراده مؤمنان، بلکه برای نظارت و کنترل اعمال مردم واجب شده بود (رشیدرضا، بی‌تا، ۸-۱۰؛ فیرحی، بی‌تا، ص ۱۳۱-۱۳۲). رشیدرضا و متفکران بعد از او «تمایلات ملی و تا حدودی دموکراتیک دارند و در گسست با فقه الخلافه قدیم قابل درک هستند» (فیرحی، بی‌تا، ص ۱۴۱).

او با تأکید و برجسته کردن شورا، آن را تبلور حاکمیت مردم تلقی می‌کند. رشیدرضا اهل شورا - یا به اصطلاح امروز مجلس شورا - را تنها منبع مشروعیت خلیفه و دیگر تصمیمات سیاسی می‌داند. رشیدرضا با توجه به برخی علایق سنتی، مصداق شورا را همان «اهل حل و عقد» در اندیشه سنتی تعریف می‌کند (فیرحی، بی‌تا، ۱۴۳). رشیدرضا در تفسیر «اولی الامر» در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) معتقد است، اولی الامر شامل اهل حل و عقد و دانایان به امور جامعه است، و اضافه می‌کند اینان همان‌هایی بودند که حضرت رسول (ص) در امور مهم و سری با آن‌ها مشورت می‌کرد (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۲۵-۲۴).

در واقع رشیدرضا با جایگاهی که به اهل حل و عقد می‌دهد، قصد دارد بحران خلافت در زمانه خود را رفع کند (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۵۱-۴۹؛ قادری، ۱۳۷۸، ص ۲۲۵-۲۲۶). به نظر رشیدرضا قدرت از اهل شورا به دو سوی حاکمان و مردم جریان پیدا می‌کند. وی اصطلاح اهل حل و عقد را تقریباً در مفهوم جامعه مدنی امروز به کار می‌برد که کارکرد دوگانه دارد: الف) تعیین حاکمان و نظارت بر دولت؛ ب) توجیه و تشویق مردم به اطاعت و حمایت از دولت (فیرحی، بی‌تا، ص ۱۶۳).

آنچه رشیدرضا در این مورد می‌گوید چیزی است که اکثر محققان مسلمان معاصر - اعم از سنت‌گرا و تجددخواه - آزادمنشانه توصیه می‌کنند: و آن این که چون حکومت، اصل شورا یا مشورت را بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان به کار بندد، و فقها موازین و شرایط حق مقاومت در برابر بیدادگری را تعیین کنند، دموکراسی برای مسلمانان تأمین می‌شود (قرضاوی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۳۸-۱۳۰؛ عنایت، ۱۳۸۰، ص ۱۴۱).

۳-۴. امکان وضع قوانین بشری (عرفی)

سومین و مهم‌ترین کاری که رشیدرضا انجام داده است، «امکان وضع قوانین از جانب بشر است» (عنایت، ۱۳۸۰، ۱۴۱). رشیدرضا در بیان این نظر، به نحو حیرت‌انگیزی به طرفداران جدایی دین از سیاست نزدیک می‌شود، به‌ویژه وقتی که دلایل شرعی آزادی مسلمانان را در قانون‌گذاری در موارد غیردینی شرح می‌دهد. مهم‌ترین این‌ها به گفته او همانا ضرورت اجتهاد است. زیرا که کار قانون‌گذاری را که شورا انجام دهد، باید بر اساس اجتهاد باشد (رشیدرضا، بی تا، ص ۷۰-۶۷؛ پولادی، ۱۳۸۷، ص ۲۰۳-۲۰۵).

ولی دو دلیل دیگر هم هست. یکی از این دو را از تقسیم مشهوری که بین احکام مربوط به عبادت یا عبادات، و احکام مربوط به مناسبات و قراردادهای دنیوی یا معاملات هست، استنباط می‌کند. او ماهیت مقوله دوم (معاملات) را که عمدتاً به وظیفه مقنن ربط دارد، از نو تعریف می‌کند و بر آن است که روابط مشمول چنین احکامی، معروض اصول دینی کلی‌تری هم هستند، نظیر احترام فرد به حقوق، شرف، و جان و مال دیگران. ولی در خارج از این شرایط، همه اعمال اداری، حقوقی، سیاسی و نظامی، که در آنها نیت اصلی تقرب به خدا نیست، متعلق است به فروع شریعت، به شرط آن که از روی دیانت صحیح باشد. به عبارت دیگر این‌ها به‌خوبی می‌توانند موضوع قوانین جدید و بشری باشند. (رشیدرضا، بی تا، ص ۸۳-۸۲).

دلیل دیگر، از تفاوت بین دین و شرع نتیجه می‌گردد. رضا می‌گوید درست است که اسلام عبارت است از هر دو، و در منابع قدیم این دو اصطلاح به طور مترادف و بدون تفاوت به کار می‌روند، ولی می‌توانند زمینه دو دسته جداگانه از احکام باشند. وی با وام گرفتن یک اصطلاح از منطق، رابطه آن‌ها را رابطه عام (دین) و خاص (شرع/قانون) می‌شمارد. ولی این تمثیل را ادامه نمی‌دهد و عدم صراحت او دوباره به بحث او حالت دفاع از قانون‌گذاری عرفی (غیردینی) می‌دهد (رشیدرضا، بی تا، ص ۷۷؛ عنایت، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵).

رشیدرضا مسئولیت قانون‌گذاری بشری را به عهده «حزب معتدل اصلاح اسلامی» می‌گذارد و آن را جانشین «اهل حل و عقد» در خلافت سنتی می‌کند. او در برابر حزب

معتدل اسلامی دو حزب دیگر را می‌گذارد و هر دو را تخطئه می‌کند: اولی را به نام حزب غرب‌گرایان (المفرنجین) می‌نامد که آرزوی آنان جدایی دین از سیاست است. دومی را حزب محافظه‌کار فقیهان متحجر (حزب حشویه الفقها الجامدون) می‌نامد که «آرزو دارند حکومتشان اسلامی محض باشد» (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۵۲؛ فیرحی، بی‌تا، ص ۱۴۷).

این تقسیم‌بندی حزبی رضا، بنا به نظر برخی از متفکران، یک‌بار دیگر گرایش او را از سکولارهای غربی‌مآب و اسلام‌گرایان سنتی جدا و به سکولاریسم اسلامی نزدیک می‌کند. چنان‌چه قبلاً اشاره شد، سکولاریسم اسلامی جدایی دین از سیاست را نمی‌پذیرد، بلکه جدایی دین از حکومت را خواستار است. یعنی اصول و ارزش‌های سیاست را دین تعیین می‌کند، اما قوانین روزمره را خود بشر با توجه به مقتضیات زمان تدوین می‌کند. این دقیقاً همان مطلبی است که رشیدرضا در این قسمت به دنبال آن است. با این سه عنصر که رشیدرضا بیان می‌کند، عناصر حکومت مورد نظر او تکمیل می‌شود. و با تشکیل چنین حکومت‌هایی، رشیدرضا امیدوار است که دست‌غریبان از امت اسلامی کوتاه گردیده و اوج تمدن اسلامی دوباره احیا شود.

جدول ۳: عناصر حکومت اسلامی در اندیشه رشیدرضا

عنصر حکومتی	مفهوم سنتی	بازخوانی رشیدرضا	نوآوری
خلافت	حکومت متمرکز جهانی اسلام	نهاد معنوی شبیه واتیکان	تفکیک خلافت معنوی از حکومت دنیوی
تفکیک خلافت معنوی از حکومت دنیوی	مشورت حاکم با نخبگان	منبع مشروعیت و نماینده حاکمیت مردم	دموکراتیک‌سازی شورا
قانون‌گذاری	انحصاراً بر اساس شریعت	امکان قانون‌گذاری بشری در حوزه معاملات	گشودن فضای قانون‌گذاری عرفی
حاکمیت	حاکمیت خداوند	حاکمیت مردم تحت حاکمیت خدا	ترکیب حاکمیت الهی و مردمی

۴. مواجهه با غرب: مدرنیزاسیون تفکیکی و تلفیق علوم غربی

۴-۱. غرب به عنوان محرک بیداری سیاسی

در نگاه رشیدرضا، غرب نقش یک «آینه» را ایفا می‌کند که جامعه اسلامی را با اصول فراموش شده حکمرانی خوب آشنا کرد. او صراحتاً اعلام می‌کند که «بزرگترین سودی که مردم شرق از اروپاییان بردند، درک چگونگی حکومت و درونی کردن آن بود» (رشیدرضا، ۱۳۸۶ش، ش ۲۶۵، ص ۲۸۴-۲۷۹). این آگاهی سیاسی را چنان حیاتی می‌داند که آن را «ارتقاء از اعماق حیوانیت به افق انسانیت» می‌خواند (همان). این تعبیر شدید، نشان از اهمیت بنیادینی دارد که رشیدرضا برای آزادی سیاسی قائل است.

۴-۲. کانال سوئز، نماد تعامل با غرب

رشیدرضا بحث خود را با تحلیل نمادین کانال سوئز آغاز می‌کند. او به درستی این کانال را به عنوان نماد تعامل پیچیده شرق و غرب تحلیل می‌کند. در پاسخ به کسانی که کانال سوئز را صرفاً «منبع ضرر» می‌دانند، او استدلال می‌کند که بدون این کانال، «مردم هند و افغانستان در جهل، بی‌توجهی و بیزاری از تمدن و هنرهای آن، مانند مردم مراکش بودند» (رشیدرضا، ۱۳۸۶ش، ش ۲۶۴، ص ۱۹۹-۱۹۲). این تحلیل مبتنی بر مقایسه‌ای تاریخی است: «آیا تفاوت زیادی بین هند که در زمان سلطنت تیموریان شکوفا شد... و مراکش که تحت سلطه سبک زندگی کوچ‌نشینی با جهل، حماقت و سرپیچی از هرگونه نظامی بود، وجود ندارد؟» (همان).

۴-۳. استقلال فکری به عنوان بنیاد توسعه

رشیدرضا با بینش عمیقی، «استقلال فکری» را به عنوان اولین و مهمترین فایده تعامل با غرب معرفی می‌کند. او استقلال فکری را این‌گونه تعریف می‌کند: «استقلال فکر زمانی حاصل می‌شود که ذهن به تمام پتانسیل خود برسد و به سطح بلوغ برسد. زیرا ذهن نابالغ، ذهنی است که در هر چیزی که به آن ارائه می‌شود، راه تقلید را در پیش می‌گیرد» (رشیدرضا، ۱۳۸۶ش، ش ۲۶۴، ص ۱۹۹-۱۹۲). این تعریف، نشان از درک روانشناختی رشیدرضا از مسئله توسعه دارد.

از سوی دیگر، رشیدرضا رابطه مستقیمی بین استقلال فکری و مبارزه با استبداد قائل است و معتقد است که استقلال فکر و اندیشه، جنگی علیه حکومت استبداد است. (رشیدرضا، ۱۲۸۶ش، ش ۲۶۴، ص ۱۹۹-۱۹۲). او به درستی تحلیل می‌کند که نظام‌های استبدادی برای تداوم خود، نیاز به شهروندان مطیع و فاقد استقلال فکری دارند. او با تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که «شرق ریشه عمیق‌تری در سنت نسبت به غرب دارد و بنابراین ریشه‌های عمیق‌تری نیز در استبداد دارد» (همان). این تحلیل تاریخی-جامعه‌شناختی، نشان از عمق اندیشه رشیدرضا در این مسئله دارد.

۴-۴. تفکیک علم غربی از تمدن مادی‌گرا

رشیدرضا با درکی ویژه، مقابله اسلام با تمدن جدید و پذیرش بخشی از دستاوردهای آن را برای تقویت جهان اسلام، ضرورتی انکارناپذیر می‌داند. به نظر می‌رسد او را بتوان از طرفداران «مدرنیزاسیون تفکیکی» به‌شمار آورد؛ دیدگاهی که نه تنها تعمیم و اقتباس گزینشی مدرنیته به جهان غیرمدرن را ممکن می‌داند، بلکه آن را ضروری می‌شمارد (مدرنیزاسیون تفکیکی، ۱۴۰۳).

او بین «علم غربی» و «تمدن غربی» به‌عنوان یک کل تاریخی تفکیک قائل بود. او از علوم غربی که زمینه‌ساز پیشرفت بودند استقبال می‌کرد، اما از تمدن مادی‌گرای غرب برحذر می‌داشت و اسلام را تنها عامل نجات شرق و غرب می‌دانست. او می‌گفت: «مدنیت فقط با فضیلت باقی می‌ماند و فضیلت تنها به‌وسیله دین محقق می‌شود و در میان ادیان، تنها اسلام است که با علم و مدنیت هماهنگ است» (رشیدرضا، ۱۹۱۰، ص ۸۷). برخلاف عالمان الازهر که موضعی خصمانه نسبت به علوم غربی داشتند، رشیدرضا موضعی ایجابی و گاه افراطی اتخاذ می‌کرد و این علوم را اساس تمدن پیشرفته و قابل اقتباس می‌دانست.

او این ضرورت را بر مبانی اسلامی استوار می‌کرد؛ برای مثال، «جهاد» به‌عنوان کوشش مثبت، جوهر اسلام است، اما ادای این فریضه بدون توانمندی ممکن نیست. در جهان امروز، مسلمانان قوی نخواهند شد مگر اینکه علوم و فنون جدید را از غرب

اقتباس کنند و از آنجا که مقدمه واجب، واجب است، یادگیری این علوم و فناوری‌ها واجب می‌شود. (رشیدرضا، بی تا، ۲۴). این دیدگاه، بازتاب افکار پیشگامانی مانند رفاعة طهطاوی و خیرالدین تونسلی بود که معتقد بودند مسلمانان با پذیرش گزینشی تمدن غرب می‌توانند عصر طلایی خود را احیا کنند (خیرالدین تونسلی، ۱۲۹۴، ص ۱۵۶).

۴-۵. تفکر التقاطی و تلفیق علم و دین

رشیدرضا در گامی فراتر از اقتباس، در پی تلفیق و ایجاد توافق بین علوم جدید غربی و اسلام بود. در دوره‌ای که آرای داروین مورد بحث متفکران مسلمان قرار داشت، او کوشید بین نظریه تکامل و اسلام ارتباط برقرار کند. «حسن حنفی» در این زمینه، رشیدرضا را از جمله طرفداران پیوند علم (فرضیه داروین) و دین می‌داند که استدلال می‌کردند دین حقیقی با علم واقعی در تعارض نیست (حنفی، ۱۳۹۵، ص ۲۳۴).

این اعتماد به دانش غربی و تطبیق آن با نصوص دینی، در رویکرد عبده نیز دیده می‌شود. عبده از اندیشمندانی مانند هربرت اسپنسر و لئو تولستوی تأثیر پذیرفته بود. او کتاب «تربیت» اسپنسر را ترجمه کرد و از آرای فرانسوا پیر گیوم گیزو در کتاب «تاریخ تمدن اروپا» برای تحلیل پیشرفت اروپا و عقب ماندگی مسلمانان بهره می‌برد. این آموزه‌ها، باور عبده را به پیوند اصلاح فکر دینی و اصلاح نظام سیاسی و اجتماعی تقویت کرد؛ به گونه‌ای که او اصلاح فکر دینی را عامل اساسی و مقدم بر هر نوع اصلاح اجتماعی ارزیابی می‌نمود (عبده، ۱۳۲۰، ص ۹۲).

رشیدرضا و عبده در شماره‌های متعدد مجله «المنار» بر عدم تعارض مفاهیم اسلامی با دستاوردهای عصر دانش تأکید می‌کردند؛ چراکه اسلام را دینی جاویدان و عقلانی می‌دانستند و تحول علوم را باعث شناخت بیشتر طبیعت و در نتیجه، عظمت خداوند می‌شمردند. از این رو، اصطلاحاً «سلفیه» به بازگشت به اصلی‌ترین احکام اسلام، به ویژه نقد «تقلید» (پیروی کورکورانه از فقها) روی آوردند.

محمد عبده، تحت تأثیر سید جمال، تفسیری نوین از «اجتهاد» به مثابه فهم و تفسیر قرآن و سنت ارائه داد و خواستار تفسیری متناسب با روح زمان و پاسخگوی نیازهای امت

اسلامی شد. او معتقد بود هر نسلی حق دارد بر اساس تجربیات و علوم عصر خویش، دین را تفسیر کند. (عنایت، ۱۳۷۶، ۱۳۴۰-۱۳۳۹). رشیدرضا بیش از دیگران در این مسیر گام نهاد. در نگاه او، احیای تمدن اسلامی اصل بود و برای رسیدن به این هدف، از هر ابزار مفیدی، اعم از پیوند اسلام با عربیت، سیاست و علم، بهره می‌جست و حتی برای حل مسائل مذهبی، از علوم غیردینی مدد می‌گرفت.

جدول ۴: رویکرد رشیدرضا به علم و تمدن غرب

حوزه	موضع رشیدرضا	دلایل و مبانی	نتایج مورد انتظار
علوم طبیعی	اقتباس کامل و تلفیق با اسلام	عدم تعارض دین حقیقی با علم واقعی	تقویت توان علمی جهان اسلام
تکنولوژی	اقتباس گزینشی	ضرورت توانمندسازی برای جهاد	استقلال و خودکفایی در برابر استعمار
ارزش‌های تمدنی	نقد و گزینش	تفکیک جنبه‌های مادی و اخلاقی تمدن	احیای تمدن اسلامی با حفظ هویت
نهادهای سیاسی	الهام‌گیری انتقادی	بازکشف اصول فراموش شده در سنت اسلامی	تأسیس حکومت اسلامی مدرن

۵. جامعه مدنی به عنوان بنیاد توسعه

۵-۱. نقد «علل میانی-رایج» پیشرفت

رشیدرضا در تحلیل ژرف و پیشگامانه، نظریات سطحی‌نگرانه درباره عوامل پیشرفت تمدن غرب را به چالش می‌کشد. او تصریح می‌کند که عواملی همچون قدرت نظامی، حکومت قانون، آموزش همگانی و ثروت، هرچند در نگاه اول تعیین‌کننده به نظر می‌رسند، در حقیقت تنها «علل میانی» (الأسباب المتوسطة) هستند. از دیدگاه او، اینها خود، محصول و برآیند علل بنیادی‌تر و ساختاری‌تری هستند که تمدن مدرن بر شالوده

آنها استوار شده است. این نگاه، رشیدرضا را در زمره نخستین اندیشمندانی قرار می‌دهد که به یک تحلیل چندلایه و سیستمی از پدیده «توسعه» پرداخته و نشان می‌دهند که تقلید صرف از این محصولات نهایی، بدون درک موتور محرکه پشت آنها، راه به جایی نمی‌برد. (رشیدرضا، ۱۳۸۶، ش ۲۶۶ ص ۳۴۴-۳۴۰).

۵-۲. انجمن‌ها: علت‌العلل و سنگ بنای پیشرفت

در کانون تحلیل رشیدرضا، مفهومی کلیدی قرار دارد: «انجمن‌ها» (الجمعیات)، یا به بیان امروزی، نهادهای جامعه مدنی. او با بینشی تحسین‌برانگیز، این نهادها را به عنوان «علت‌العلل اصلی پیشرفت» (السبب الأصلی الأعظم للترقی) معرفی می‌کند. رشیدرضا با صراحت اعلام می‌دارد: «هیچ ملتی قیام نمی‌کند مگر اینکه... اولین قدمی که باید بردارند، تشکیل انجمن‌هایی برای همکاری در کارهای لازم است». (رشیدرضا، ۱۳۸۶، ش ۲۶۶ ص ۳۴۴-۳۴۰). از منظر او، این انجمن‌ها هستند که با سامان‌بخشی به اراده جمعی و بسیج سرمایه‌های اجتماعی، بستر لازم برای ظهور و تقویت آن «علل میانی» (مانند حکومت قانون و نظام آموزشی کارآمد) را فراهم می‌سازند. (همان، ۱۲۸۶، ش ۲۶۶ ص ۳۴۴-۳۴۰). این بینش، او را به عنوان یک پیشگام نظریه جامعه مدنی در جهان اسلام معرفی می‌کند که راه نجات را نه در عمل فردی، که در هم‌گرایی و سازمان‌یابی جمعی می‌دید.

۵-۳. تبارشناسی نهادهای تمدن غرب: تشریح یک موفقیت

رشیدرضا برای اثبات مدعای خود، به تحلیل دقیق و تبارشناسی نهادهای تمدن غرب می‌پردازد و نقش انواع انجمن‌ها را در پیشرفت آن برمی‌شمارد:

الف- انجمن‌های سیاسی: او شکل‌گیری این نهادها را محوری می‌داند در مبارزه با استبداد و استقرار حکومت‌های مشروطه‌ای که در آن قانون حاکم است.

ب- انجمن‌های علمی و هنری: این نهادها را موتور پیشبرد دانش، نوآوری و خلاقیت می‌شناسد که فضای رقابت فکری سالم را فراهم می‌آورند.

ج- انجمن‌های خیریه: نقش آنها را در گسترش آموزش همگانی، تأمین خدمات اجتماعی و کاهش فقر، عاملی ضروری برای تقویت بستر اجتماعی توسعه می‌داند.

د- شرکت‌های مالی و اقتصادی: این نهادها را ابزار اصلی توسعه اقتصادی، صنعتی شدن و تجمیع سرمایه برای پروژه‌های بزرگ ملی معرفی می‌کند. (رشیدرضا، ۱۲۸۶، ش ۲۶۶ ص ۳۴۴-۳۴۰).

این تحلیل ساختاری، نشان از درک عمیق رشیدرضا از سازوکارهای درونی تمدن مدرن دارد. او به خوبی دریافت که قدرت غرب، ریشه در توانایی آن در ایجاد نهادهای خودجوش، تخصصی و کارآمد دارد.

۴-۵. تحلیل انحطاط تمدن اسلامی: درنگی بر فروپاشی نهادی

رشیدرضا سپس این چارچوب تحلیلی را به جهان اسلام تسری می‌دهد و با بینشی تاریخی، علل انحطاط را ریشه‌یابی می‌کند. استدلال محوری او این است: «تمدن اسلامی بر پایه‌هایی بنا نشده بود که مانع فروپاشی آن شود... تنها به این دلیل بود که تأسیس آن بر اساس کار افراد بود، نه جوامع.» (همان) به عبارت دیگر، موفقیت‌های درخشان تمدن اسلامی در دوره‌ای خاص، بیشتر مرهون نوابغ و حکام فردی بود، نه نهادهای پایدار و خودتکامل‌یاب. با ناپدید شدن آن چهره‌های استثنایی، ساختار تمدنی به دلیل فقدان «نهادهای ضامن تداوم»، رو به افول گذاشت. این تحلیل، هوشمندانه بر اهمیت نهادها به جای شخصیت‌ها به عنوان ضامن بقا و شکوفایی یک تمدن تأکید دارد. (رشیدرضا، ۱۲۸۶، ش ۲۶۶ ص ۳۴۴-۳۴۰).

۵-۵. الگوهای موفق و ناموفق

برای عینی‌تر کردن بحث، رشیدرضا به تحلیل تطبیقی نمونه‌های مختلف می‌پردازد که غنای روش‌شناختی کار او را نشان می‌دهد:

الف) ژاپن: او ژاپن را به عنوان الگویی موفق معرفی می‌کند که توانست با اقتباس هوشمندانه نهادهای مدرن (مانند نظام آموزشی، پارلمان و شرکت‌های صنعتی) بدون از دست دادن هویت فرهنگی خود، به پیشرفت دست یابد.

ب) مصر و عثمانی: این جوامع را در مراحل ابتدایی و اغلب ناموفق نوسازی می‌داند، جایی که اصلاحات بیشتر از بالا و توسط دولت صورت می‌گرفت و فاقد ریشه‌های عمیق در قالب انجمن‌های مردمی بود.

ج) مراکش: آن را نمونه جامعه‌ای معرفی می‌کند که به دلیل فقدان همین نهادهای مدنی و حکومت استبدادی مطلق، در «جهل و استبداد» باقی مانده است. این مقایسه‌ها به خوبی نشان می‌دهد که از نظر رشیدرضا، کلید موفقیت در نهادسازی هوشمندانه است، نه صرف تقلید ظاهری از غرب. (رشیدرضا، ۱۳۸۶، ش ۲۶۶ ص ۳۴۴-۳۴۰).

۶. دیالکتیک سنت و مدرنیته در پروژه‌نوسازی رشیدرضا

۶-۱. پاسخ به منتقدان: بازیابی سنت از آینه غرب

رشیدرضا با درکی عمیق از اعتراضات محافظه‌کاران، به پرسش بنیادین ضرورت آموختن از غرب پاسخی استراتژیک می‌دهد. استدلال او این است: «اگر ملاحظه‌ای احوال این مردم [اروپاییان] نبود، تو و امثال تو گمان نمی‌کردید که این از اسلام است». (رشیدرضا، ۱۲۸۶، ش ۲۶۵ ص ۲۸۴-۲۷۹). این گزاره، حاوی یک بینش تاریخی ژرف است. از نظر رشیدرضا، تمدن غرب با بازسازی عملی اصولی مانند حاکمیت قانون، شورا و عقلانیت علمی، در نقش آینه‌ای عمل کرد که تصویر فراموش‌شده توانایی‌های تمدنی خود اسلام را به جهان اسلام نشان داد. بنابراین، یادگیری از غرب به معنای انکار هویت نیست، بلکه وسیله‌ای برای بازکشف و بازیابی سنت اصیل اسلامی است که تحت تأثیر استبداد سیاسی و جمود فکری به حاشیه رانده شده بود. (رشیدرضا، ۱۲۸۶، ش ۲۶۵ ص ۲۸۴-۲۷۹). این چرخش استدلالی، رشیدرضا را در موضعی متعادل و دفاع‌پذیر قرار می‌دهد که هم از هویت اسلامی دفاع می‌کند و هم ضرورت تعامل انتقادی و یادگیری از دستاوردهای بشری را می‌پذیرد.

۶-۲. تلفیق سنت و مدرنیته: پیوند اصول اسلامی با نهادهای مدرن

رشیدرضا تنها به ارائه یک دفاعیه نظری اکتفا نکرد. او کوشید با ارائه نمونه‌های عینی، همخوانی درونی سنت و مدرنیته را اثبات کند. برای نمونه، او اصل «شورا» در اسلام را نمونه‌ی آرمانی همان «روحیه جمعی» و نظام مشورتی می‌داند که در قالب نهادهای مدرنی مانند پارلمان در غرب تجلی یافته بود. (رشیدرضا، ۱۲۸۶، ش ۲۶۵ ص ۲۸۴-۲۷۹). هدف او نشان دادن این امر بود که بسیاری از اصول بنیادین تمدن مدرن، ریشه در سنت

اسلامی دارند، اما این ریشه‌ها نیاز به بازخوانی، بازسازی و نوسازی دارند تا بتوانند در قالب نهادهای کارآمد و متناسب با جهان معاصر متجلی شوند. این رویکرد، استراتژی «بازگشت به گذشته برای پیشروی به آینده» بود؛ پروژه‌ای که در آن، سنت نه به عنوان نقطه مقابل مدرنیته، بلکه به عنوان منبع الهام و مشروعیت‌بخش برای نوسازی در نظر گرفته می‌شد (رشیدرضا، ۱۲۸۶ش، ۲۶۵ص، ۲۸۴-۲۷۹؛ همان، ۱۳۸۶ش، ۲۶۶ص ۳۴۴-۳۴۰).

۳-۶. دستاوردها و محدودیت‌های پروژه نوسازی رشیدرضا: ارزیابی یک میراث

پروژه فکری رشیدرضا را می‌توان تلاشی سترگ و نظام‌مند برای خلق «ترکیبی نوین» از سنت اسلامی و مدرنیته غربی دانست. این پروژه بر دو ستون اصلی استوار بود: از یک سو، بازخوانی انتقادی تاریخ اسلام (با محوریت بازگشت به آرمان حکومت پیامبر و خلفای راشدین) که در آن سنت نه به عنوان مانع، بلکه به مثابه منبعی زنده برای نوسازی احیا می‌شد (رشیدرضا، ۱۲۸۶ش، ۲۶۵ص، ۲۸۴-۲۷۹). از سوی دیگر، تفکیک میان صورت و ماهیت تمدن غرب، که به او اجازه می‌داد پذیرش گزینشی نهادهای و علوم مفید آن را مجاز بشمارد، در حالی که از هضم شدن در ماهیت مادی‌گرایانه آن اجتناب کند (همان، ۱۲۸۶ش، ۲۶۴ص، ۱۹۹-۱۹۲).

تمامی مؤلفه‌های پروژه او— از مدل حکومتی (سکولاریسم اسلامی به مثابه تلفیق حاکمیت شریعت با نهادهای مشورتی مدرن)، رویکرد به علم (مدرنیزاسیون تفکیکی با تأکید بر اقتباس علوم تجربی) و تأکید بر نهادهای مدنی (انجمن‌ها به عنوان علت‌العلل پیشرفت)— همگی در راستای حل دیالکتیک سنت و مدرنیته و ارائه راه‌حلی برای خروج جهان اسلام از بن‌بست استبداد و انحطاط طراحی شده بودند. هدف نهایی او، احیای تمدن اسلامی بود که هم ریشه در هویت اصیل خود داشته باشد و هم توان رقابت با جهان مدرن را دارا باشد (رشیدرضا، ۱۲۸۶ش، ۲۶۵ص، ۲۸۴-۲۷۹؛ همان، ۱۲۸۶ش، ۲۶۴ص، ۱۹۹-۱۹۲). رشیدرضا در این مسیر پرچالش، راهی میانه را در پیش گرفت که هم از تقلید کورکورانه از غرب پرهیز داشت و هم با جمودگرایی سنتی مخالف بود. او در عمل نشان

داد که می توان هم مسلمان ماند و هم مدرن بود؛ هم به سنت وفادار ماند و هم با جهان جدید تعاملی خلاق برقرار کرد. این همان دیالکتیک سنت و مدرنیته است که تا امروز به عنوان چالشی اساسی پیش روی جهان اسلام قرار دارد (رشیدرضا، ۱۲۸۶ش، ش ۲۶۴، ص ۱۹۹-۱۹۲).

اگرچه پروژه رشیدرضا با موانع تاریخی متعددی - از ظهور دولت های سکولار اقتدارگرا تا رشد جریان های سلفی تکفیری - روبرو شد و آرمان احیای تمدن اسلامی آنگونه که او تصور می کرد محقق نشد، اما میراث فکری او به عنوان پلی بین سنت و مدرنیته، تا امروز الهام بخش جریان های فکری مختلف، از نهضت های اصلاح گرایانه تا اندیشمندان نواندیش دینی، بوده است. شاید بزرگترین درس رشیدرضا برای نسل های بعدی این بود که می توان بدون از دست دادن هویت، در برابر چالش های جهان جدید ایستاد و «راه سومی» را خارج از دوگانه تقلید کورکورانه و انزوای طلبی جستجو کرد (رشیدرضا، بی تا، ص ۵۲).

جدول ۵: دستاوردها و محدودیت های پروژه فکری رشیدرضا

دستاوردها	محدودیت ها	تأثیر بر جریان های فکری بعدی
ارائه مدل سکولاریسم اسلامی	عدم تفصیل کافی مبانی نظری مدل	الهام بخشی به جریان های اسلام میانه رو
پایه گذاری مدرنیزاسیون تفکیکی	غلبه ملاحظات سیاسی بر تحلیل علمی	تأثیر بر روشنفکران دینی معاصر
تأکید بر نهادسازی مدنی	عدم توجه کافی به بسترهای اجتماعی	الهام گیری جنبش های جامعه مدنی در جهان اسلام
بازخوانی انتقادی سنت	تناقض های درونی در بازخوانی تاریخی	تأثیر بر جریان های نوسازی دینی

نتیجه

پروژه فکری محمد رشیدرضا را می توان تلاشی سترگ و نظام مند برای خلق «ترکیبی نوین» از سنت اسلامی و مدرنیته غربی دانست. این پروژه که در بستر تاریخی فروپاشی

عثمانی و هجوم استعمار شکل گرفت، پاسخی به بحران مشروعیت سیاسی و بن‌بست استبداد و انحطاط در جهان اسلام بود. رشیدرضا با بهره‌گیری از یک روش‌شناسی علمی متکی بر تعریف دقیق مفاهیم، تحلیل مقایسه‌ای و تمرکز بر پیامدهای عینی از موضعی متعادل به نقد هر دو گفتمان رایج غرب‌ستیزی کورکورانه و غرب‌زدایی تقلیدی پرداخت و «تعامل انتقادی و گزینشی» را پیشنهاد کرد.

ستون فقرات اندیشه او را یک بازخوانی انتقادی از سنت اسلامی تشکیل می‌داد. او با تبارشناسی استبداد در تاریخ اسلام و احیای آرمان حکومت پیامبر (ص) و خلفای راشدین - که بر اساس مشورت و مسئولیت حاکم استوار بود - نشان داد که سنت را نه می‌توان مانعی بر سر راه نوسازی دانست و نه باید به شکل تحجرگرایانه بدان چسبید؛ بلکه سنت، منبعی زنده و کارآمد برای نوسازی است. این بازخوانی، مبنای ارائه مدل بدیع او برای حکومت، یعنی «سکولاریسم اسلامی»، شد. در این مدل، او با پذیرش مرزهای ملی و دولت ملت‌های مدرن، به رسمیت‌شناختن «حاکمیت مردم» در قالب شورا و دفاع از امکان وضع قوانین بشری در حوزه معاملات، چارچوبی برای حکومت اسلامی و در عین حال مدرن طراحی کرد.

در مواجهه با غرب، راهبرد رشیدرضا «مدرنیزاسیون تفکیکی» بود. او با تمایز قائل شدن بین صورت و ماهیت تمدن غرب، بین «علم و فناوری» به عنوان دستاوردهای جهان‌شمول و «تمدن مادی‌گرا و ارزش‌های سکولار» به عنوان پدیده‌هایی خاص تمایز گذاشت. از این رو، اقتباس گزینشی علوم و نهادهای مفید غرب را نه تنها مجاز، که به عنوان مقدمه واجب (جهاد) برای تقویت جهان اسلام ضروری می‌دانست. در نهایت، او «نهادسازی مدنی» (انجمن‌ها، احزاب و شوراها) را به عنوان «علت‌العلل پیشرفت» و بنیاد هرگونه توسعه پایدار معرفی کرد. از نظر او، تمدن اسلامی گذشته به دلیل عدم نهادینه شدن و وابستگی به افراد و جوامع، فروپاشید.

در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت، رشیدرضا در این مسیر، راهی میانه را در پیش گرفت که هم از تقلید کورکورانه از غرب پرهیز داشت و هم با جمودگرایی سنتی مخالف بود. هدف نهایی او، احیای تمدنی اسلامی بود که هم ریشه در هویت اصیل خود داشته

باشد و هم توان رقابت با جهان مدرن را دارا باشد. اگرچه پروژه او با موانع عملی و کاستی‌های نظری روبرو شد و آرمانش به طور کامل محقق نشد، اما میراث فکری او به عنوان پلی بین سنت و مدرنیته، الهام‌بخش جریان‌های فکری مختلف شد. بزرگترین درس او برای نسل‌های بعدی این بود که می‌توان بدون از دست دادن هویت، در برابر چالش‌های جهان جدید ایستاد و «راه سومی» خارج از دوگانه تقلید کورکورانه و انزوایی جستجو کرد. این دیالکتیک سنت و مدرنیته، چالشی است که تا امروز نیز پیش روی جهان اسلام قرار دارد.

جدول ۶: خلاصه ارکان پروژه نوسازی رشیدرضا

مؤلفه پروژه	رویکرد و راهبرد کلیدی	نوآوری و دستاورد	نمونه‌های عینی و اقتباس‌ها
روش‌شناسی	تحلیل علمی، تعریف مفاهیم، نقد گفتمان‌های افراطی	ارائه چارچوبی عینی برای تحلیل غرب و نوسازی	نقد همزمان «المشترنجین» و «المتحجرین» (جمودگرایان)
بازخوانی سنت	نقد تاریخ اسلامی و احیای آرمان حکومت اولیه (پیامبر و خلفای راشدین)	تبدیل سنت از «مانع» به «منبع» نوسازی	استناد به سیره پیامبر در غزوه احد و سخن عمر درباره نظارت امت
مدل حکومتی	سکولاریسم اسلامی: تفکیک نهاد دین از نهاد حکومت برای جلوگیری از فساد هر دو	ترکیب حاکمیت الهی با حاکمیت مردمی و قانون‌گذاری عرفی	پذیرش مرزهای ملی، شورا به عنوان منبع مشروعیت، اجازه قانون‌گذاری بشری
مواجهه با غرب	تأکید بر نهادسازی مدنی (انجمن‌ها) به عنوان علت‌العلل پیشرفت	تمرکز بر جامعه مدنی به عنوان موتور محرک توسعه پایدار	ترغیب به تشکیل انجمن‌های سیاسی، علمی، خیریه و اقتصادی
هدف نهایی	احیای تمدن اسلامی رقابت‌پذیر با حفظ هویت	ارائه یک جایگزین (آلترناتیو) میانه و بومی برای نوسازی	ارائه راه‌حلی برای خروج از بن‌بست استبداد و انحطاط

کتابنامه

قرآن کریم.

پولادی، کمال (۱۳۸۷). سکولاریسم و روشنفکری در ایران و جهان عرب. تهران: نشر مرکز.

حنفی، حسن (۱۳۹۵). «التيار السلفي وعلاقته بالاستعمار». مجله العربی. خیرالدین تونسلی (۱۲۹۴). أقوم المسالك في معرفة أحوال الممالك. تونس: المطبعة الرسمية.

رشیدرضا، محمد (۲۸۶). «منافع الأوربيين ومضارهم في الشرق». ش ۲۶۴، مجله المنار.

رشیدرضا، محمد (۲۸۶). «منافع الأوربيين ومضارهم في الشرق». ش ۲۶۵، مجله المنار.

رشیدرضا، محمد (۲۸۶). «منافع الأوربيين ومضارهم في الشرق». ش ۲۶۶، مجله المنار.

رشیدرضا، محمد (۱۹۱۰). «الإسلام والعلم». مجله المنار.

رشیدرضا، محمد (بی تا). الخلافه و الامامه العظمی. قاهره: الزهراء للاعلام العربی.

عبده، محمد (۱۳۲۰). الأعمال الكاملة. قاهره: دار الشروق.

عنایت، حمید (۱۳۷۶). سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، امیر کبیر.

عنایت، حمید (۱۳۸۰). اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. تهران: نشر سپاهان.

فیرحی، داوود (بی تا). تاریخ تحول دولت در اسلام. قم: نشر دانشگاه مفید.

قادر، حاتم (۱۳۷۸). اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران. تهران: انتشارات سمت.

قرضاوی، یوسف، (۱۴۲۲ق)، من فقه الدوله فی الاسلام، قاهره، دار الشروق.

مدرنیزاسیون تفکیکی (۱۴۰۳). دانشنامه علوم سیاسی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

